



۲۰۱۶/۰۷/۱۹



م. اسحاق نگارگر

در ارکان دولتی که نفاق رخنه کند عاقبتش چندان به خیر نیست!

من سال گذشته از نفاق مستولی در دولت های افغانستان صحبت کرده بودم که بدبختانه آن نفاق ادامه یافت و صلاحیت های دو رهبر دولت از هم تفکیک نشد. اینک آن نگارش باز تقدیم می شود.

**** * ****

در ارکان دولتی که نفاق رخنه کند عاقبتش چندان به خیر نیست!

تجربه های متعدد برای مردم افغانستان نشان داده است که هر وقت در ارکان یک دولت نفاق و گنگلمیری رخنه نماید عاقبت آن دولت ها چندان به خیر نمی باشد و دولت های زورمند و نیمه زورمند جهان از راه دامن زدن نفاق و چند دستگی در میان دولت های ضعیف است که بر تسلط و نفوذ خود ادامه می دهند. سلطنت ظاهر شاه سی و چند سال با یک دست، یک دل و یک دماغ بر افغانستان حکومت کرد و تنها آنگاه که در میان سلطنت و صدراعظم محمد داؤد خان دو دستگی نفوذ کرد و محمد داؤد خان با کدورت خاطر از کنار سلطنت گوشه گرفت و در فکر ایجاد جمهوریت و تمرکز قدرت در دست خود افتاد دیگر آن قدح بشکست و آن ساقی نماند. در ده سال دموکراسی شاه یکی از صدراعظمان او نیز چهار وزیر همدل و همدست نداشت و چون وزیران دیده بودند که صدراعظم شدن آسان شده است بنا بر این در دوران وزارت خواب صدارت می دیدند و همه سعی و تلاش شان بر این موضوع متمرکز می گردید که صدراعظم را از کرسی اش فرو اندازند و جایش را خود بگیرند. شاه که می پنداشت عدم استقراری که بعد از رفتن داؤد خان به وجود آمده بود به زودی از میان می رود و زیر لوای سلطنت او حکومت های مضبوط و مستقر به وجود می آید فکر می کرد که مردم هنوز توانایی لازم برای استفاده از دموکراسی را نیاموخته اند و اگر مجال یابند سلطنت لرزان او را واژگون می نمایند.

یکی از اشتباهات بسیار درد ناک ظاهر شاه که بالاخره ملتش را در کاسه سر آب داد همین بود که او قانون احزاب سیاسی را در حالی که احزاب گوناگون چپ و راست در جامعه به وجود آمده بود زیر زانوی خود گذاشت و عملاً جلو رشد و انکشاف احزاب سیاسی را گرفت و رهبران بالقوه سیاسی که مهارت های کسب کرده از کتاب ها را در دنیای عمل باید می آزمودند این امکان را نیافتند و همانند کوران فیل شناس در داستان مثنوی حضرت مولانا در خانه تاریک بی تجربگی و ناشیگری دست بر پشت و پهلوی فیل مالیدند و به اندازه فهم خود فیل را شناختند. انارشی و درهم برهمی آن روزگار داؤد خان را برانگیخت که بساط سلطنت را بر چیند و خود وارد معرکه شود. اما او فکر نکرده بود که متحدانش تنها همراهان چند روزه و ناپایدارش بودند و خود در دیگ هوس خیال پلو "جامعه سوسیالیستی"

و "دکتاتوری پرولتاریا" می‌پُختند و بنا بر این خیلی زود راه خود رفتند و نه تنها داؤد خان بلکه خانواده اش را نیز فدای اتحاد ساده لوحانه داؤد خان کردند.

تجاوز گران روس که نقشه خاص خود را داشتند و به همین جهت مخفیانه بر شانه های هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق تپ تپ شادباش می کوفتند و هر دو را بر ضد یکدیگر تشویق می کردند در روزگار حفیظ الله امین بود که هر دو جناح به جان یکدیگر افتادند و جناح خلق پرچم را به سوسیالیست های سلطنتی و پرچم نیز جناح خلق را به فاشیست ها و قبیله گرایان متهم کرد. طبیعی بود که نفاق و دو دستی گلیم قدرت آنان را نیز فرا چیند و آنان که دیر از خواب بیدار شده بودند تازه فهمیده بودند که در جامعه محافظه کار آنان حوصله برای تحمل یک حزب کمونیست وجود ندارد نام حزب خود را به حزب وطن بدل کردند اما چپ روی های حفیظ الله امین به قدر کافی خط های کف دست شان را برای مردم آشکار ساخته بود و مردم خوب کف دست شان را خوانده بودند و دیگر سر شتر و خم رفتن به حال شان هیچ فایده نداشت و آنان بازی را به نفع تندروان اسلامی باخته بودند چنانکه تند روان نیز قبلاً بازی را به نفع حامیان خود یعنی پاکستان و ایران هر دو باخته بودند و آن دو کشور برای روشن نگاه داشتن نفاق اینان را به ده ها شاخه تقسیم کرده بودند تا مطابق اقتضای وقت از هر شاخه به نفع خود استفاده برند و دیدیم که استفاده بُردند.

غرب که نمی توانست این احزاب دست راستی و تند رو را خلعت اعتماد بپوشاند در شهر بُن آلمان در جست و جوی عناصر به اصطلاح لُج مرغ و بی پایه بود که آنان را در میان گله گرگان بیندازد و تماشا کند که این عناصر بیچاره چه گونه وقتی یگ گریگ به سوی شان دندان تیز می کند از بی کسی و بی پناهی به سوی گریگ دیگر می روند و جامعه همچنان در چنگال بی رهبری از یک بحران به سوی بحران دیگر می رُود. در جلسه بن دو لُج مرغ جلسه اُستاد سیرت که من علی رغم اینکه با جاه طلبی های سیاسی شان مخالفم و سر پیری این معرکه گیری ها را شایسته مقام علمی شان نمی دانم ولی به مقام علمی شان احترام دارم و جناب حامد کرزی بودند. طبیعی بود که قرعه فال به نام کرزی می افتاد که افتاد و کرزی سیزده سال دوران قدرت خود را در پناه این یا آن جنگسالار سپری کرد و در حالی که وزارت عدلیه او یک صد و بیست حزب سیاسی را راجستر کرده بود او با لجاجت اصرار کرد که برای افغانستان احزاب سیاسی ضرور نیست و بحران کشور را ژرفای بیشتر بخشید و غرب نیز در حالیکه ثقل های انتخاباتی او برای عالم و آدم هویدا بود او را بر سر قدرت نگاه داشت. اگر چه او در سال های آخر قدرت خود مانند خروس باخته که نیروی جنگیدن ندارد اما نیروی سیخ کردن پره های گردن را دارد به سوی غرب قُت قُتاس های جنگی سر داد ولی غرب دیگر حریف خود را خوب شناخته بود. خلاصه که کرزی نتوانست حکومتی به وجود بیاورد که چور و چپاول و درگیری جنگسالاران را با کشت خاشخاش و قاجاق مواد مخدر پایان دهد.

جناب اشرف غنی خوب درخشید اما دست اندرکاران پشت پرده، انتخابات را به راهی بُردند که ثقل ها در آن رخنه کرد و برخلاف گفته سعدی یعنی این که:

"ده درویش بر گلیمی بخشید ولی دو پادشاه در اقلیمی نگنجد"

دو پادشاه را بر این اقلیم ویران مسلط کردند و با این کار چنگ و دندان جناب اشرف غنی را نیز سوهان زدند و اینک صحنه آخر این درامه را به وسیله جنرال دوستم، عطا محمد نور و محقق بازی می کنند تا رویای دیرینه تقسیم افغانستان به شمال و جنوب را تحقق بخشند و خواب دیرینه خراسان طلبان را نیز عملی سازند. در این میان پشتون های ساده لوح افغانستان که دیگران همیشه آنان را با یک پشتون فاقد قدرت در رأس فریفته اند یک بار دیگر فریب

می خورند. زیرا اینان نیروی آنها ندارند که پاکستان را نیز تجزیه نموده به پشتونستان خیالی خود برسند. وضع حکایت از این دارد که "پشتون خپل پور غواری خو پاکستان څه نور غواری" من فکر می کنم که اگر این سه اقلیت نیرومند افغانستان با هم متحد شوند و به نام مقابله با طالبان به جنگ متوسل شوند جنگ تشدید می شود و در نهایت امر آنان نیز بر سر خراسان باهم نمی سازند و در نتیجه جنگ دوامدار همدیگر خود را نیز ضعیف می سازند. در این میان تغییر لحن ملا عمر را نیز باید محاسبه کرد بدین معنی که طالبان نیز باید خوب بدانند که به اصطلاح دولت اسلامی عراق و شام نیز همان پشه ای است که در گوش فیل خوابیده بود و غوغای سیاسی جهان او را نیز بیدار کرده است و می بیند که تأسیس خلافت حضرت عمر (رض) در جهان امروز و با مناسبات جهانی امروز عملاً ناممکن گردیده است که اگر مانند مصر و سوریه این اتحاد شکلی برای مدتی کوتاه میسر هم گردد باز به جدایی می انجامد. امریکا و اسرائیل توسط داعش مخالفان بالفعل و بالقوه خود را از میان می برند و با خاطر آسوده به حساب داعش نیز می رسند. امریکا و اسرائیل در این مورد از داستان همان سه گاو کلیله و دمنه استفاده می کنند. به اساس آن داستان در مرغزاری سه گاو سپید و سیاه و ابلق می چریدند و هنگامی که شیر بیشه به سوی شان می رفت هر سه با هم به سویش حمله می کردند و شیر از هیبت شان فرار می کرد ولی شیر به وسیله روباه مکار در میان شان اختلاف انداخت و بر گاو سیاه حمله کرد و سپید گفت: "به من چی بگذار او برود مرغزار برای ما دو تن می ماند" باز بر گاو ابلق حمله برد و او را از هم درید و آخر سر گاو سپید بی دفاع را نیز از میان برد. مسأله مهم این است که اصرار ما در باره اینکه قوم الف یا (ب) در رأس قدرت باشد جریان به وجود آمدن یک رهبر با استعداد را سد می کند. ما همه همان کرم پیله هستیم که از غوزه قومیت باید بیرون بیاییم تا در آن غوزه اسیر استیم ملت و وطن خود را فدای ایدئولوژی خواهیم کرد. من فکر می کنم محلی برای تطبیق ایدئولوژی و فکر خود باید داشته باشیم. یک بار نزدیک بود که وطن را فدای "انترناسیونالیزم پرولتری" کنیم دیگر بار نباید وطن را فدای رؤیای موهوم خلافت اسلامی کنیم که اگر احساس ملت خواهی در میان مردم زنده نمی شد؛ جنبش های شعوبیه و جدایی طلبی در دنیای اسلام به وجود نمی آمد آن خلافت از میان نمی رفت. چنانکه زنده ساختن افراد مرده محال است زنده کردن فکر های مرده نیز محال است که افغان در خانه خود سلطان بهتر است نه در خانه دیگران نوکر گوش به فرمان. به قول خیام:

این نقد بگیر و دست از آن نسبه بدار

کآواز دُهل شنیدن از دور خوشست

فاعتبروا یا اولی الابصار. یک شنبه نوزدهم جولای ۲۰۱۵ مطابق سوه عید الفطر بر منگهم نگارگر